

او فتاویٰ الحمد للہ دوران ہا آن عجائبات و غایبات بالخصوص در تفسیر قرآن موجود یافتہ کہ ہرگز
 در تفسیر مندا اولہ نیافتہ بودم و ترتیب آیات قرآن کے بطورے دریافت شد کہ از دستگاہ
 کامل گشت پس ہر سیکہ از تعصب بنیزار باشد معلوم کند کہ در نسبت مقطعات صورت ہر
 استمال ہر سورت مصدرہ حسب ارشاد مرفعی است کرم اللہ وجہہ کہ بعض از اشارات
 حدیث مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعض از بزرگان دین ظاہر پس خصوصیت
 حدیث ہر سورت دون سورت بدین وجہ ہر اہم است چنانکہ مفصل در تفسیر معالجات الاسرار
 فارسی و تفسیر حسنی اردو نمودہ ام و در ہنگام تحریر تفسیر معالجات الاسرار در نسبت
 قسمہائے قرآن کے غورے برین طرف نرفتہ بود پس خاطر نور چشم ناظر الحق ہمیشہ زاوہ
 بندہ خواستم کہ انچہ برو مطلع شدہ ام بقید تحریر در آرم تا شتمہ تفسیر مذکور شود و نور چشم
 مستفید گرد و توفیقے الہی العظیم و لا حول و لا قوۃ الا باللہ القوی الکریم متقدم
 بدانکہ عادت عرب و غیرہ آنست کہ با اعلیٰ یا بعزیز یا بمقصود در مقام تاکید کلام قسم میخورند
 و چون بندگان را اعلیٰ و عزیز و مقصود بہتر از خدا تعالیٰ دیگر نیست و در کتاب زکر یا
 بن عبدنی کہ قبل پنجصد سال تقریباً از زکر یا بن سیر کیا ابویحی علیہم السلام بودہ اند نسبت
 این امت مخصوص نشان است کہ بخدا کے یگانہ قسم خواہند خورد و در اہل اسلام برائے
 قسم خدا تعالیٰ متعین گشت و ظاہر است کہ خدا تعالیٰ را اعلیٰ و برابر منتقے پس در
 مقام تاکید قسم او بذاتہ یا بعزیز خواہد شد یا بان اشباہیکے منعلق بعزیز خواہند بود
 و عزیزترین حضور صلی اللہ علیہ وسلم اند پس چون نیک تامل کردہ شد قسمہائے قرآن
 پایذات خود است یا بحضور صلی اللہ علیہ وسلم یا بنچہ متعلق بانحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم است و در جائیکہ خوردہ است در انجا قسم با منابیت مفہم علیہ
 ہر اسر مطابق و در اکثر مقام تحقیق مناسبت موقوف بر دریافت کتب سابقہ
 است و قسم در نسبت و پنج سورہ دریافت شدہ است پس مطابق کتب سابقہ

درست و پنج فصول نوشته میشود **فصل اول** در سوره حجر لعمرك انهم فی سكره

بیمهون واقع یعنی قسم عمرتست که قوم لوط بهر آئینه در سكرت هستند سرگردان در معالم ازین عباس است که نه پیداکرد والد تعالی نفسی اکرم بر خود از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و قسم نخورد والد تعالی بحیات کسی مگر بحیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتم و چون

حضور صلی الله علیه وسلم بر امت خود زیاده خوف خورده بدانچه بر امت قوم لوط غالب بود که خلاف قطرت تخم انسان که در احسن تقویم مخلوقست ضائع در غیر موقع زراعت کردند و بدین نظر فعل مذکور بدتر از زناست زیرا که در صورت فساد و نزاع و عدم وراثت و غیره است و درین سوائے فساد و نزاع تلافی تخم احسن تقویم است

بدین وجه در ذکر قوم لوط این قسم مخصوص گشت و درین سورت قسم دیگر است فوریک لئال انهم یعنی قسم پروردگارتست که هر آئینه سوال کنیم از ایشان قسم در اینجا هم صلی الله علیه وسلم لطف افشاند بطرف ضمیر خطای غیر متخفی و وجه خصوصیت مقام ظاهراست که سوال در آن روز مخصوص

بحق تعالی است **فصل دوم** در تفسیر قسم سوره یس یس و القرآن الحکیم انک

من المرسلین علی صراط مستقیم ای انسان چنانکه قول ابن عباس است و حسن بصری

و سعید جیر و جماعت پسند کردند و در فصل اول حقیقی بدان اشارت قسم قرآن با حکمت

است که بدرستی تو براه درست هستی و چون درین سورت حسب آیت نکتب اقدما و انما هم اشارت

از کتاب اعمال جوایزین است که در احوال متقدمین جوایزین و متاخرین است که پیشین گوید

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرجه کمال بوده اند تا آنکه در فصل سوم کتاب مذکور فرمود که کسی

نبی نیست که پیشین گوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده باشد پس انسان کامل

در حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند پس وجه تخصیص در براعت یسین ظاهر که پیشینش ناخود

از سنین انسانست و در فصل مذکور تخصیص بیاره پاره نزول قرآن است چنانکه از فصل

۱۸ سفر ثانی نقل فرماید پس وجه قسم قرآن مجید بدان وجه است

زیرا گو مطلق نبوت موقوف بر نزول کلام الہیست و ازین رو فرق در توریہ و انجیل و
 قرآن نیست لیکن خصوصیت اعجاز قرآن بنظر ختم نبوت است بدین وجه در فصل پنجم
 سفر ششم فرمودہ شدہ است کہ در وہن نمیکہ در برادران دوازده قوم اسرائیل نہ
 در اولادشان خواهد بود یعنی در اسماعیلیان کہ بعد از دورہ نبوت اسحاق بنا مقرر شدہ بود
 کلام خود انداختہ بفرسہم یعنی پارہ پارہ و بعد از دعوی نبوت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر کہ
 دیگر دعوی نبوت تشریحی کند ضرور است کہ برائے تصدیق کلام منزل آرد و او نامائے
 او یک آیت است و ہر کہ سوائے موعود خاتم دعوی کلام منزل دیگر کند گشتہ شود و نبوت
 پیشین گوی اور است نیاید بنا بر آن در او اہل سورہ بقرہ آتم نہ فرمودہ شد و تفسیرش
 در حدیث آمد کہ او اہل سورہ از الواح موسی عطا شدہ است کہ از او ایل و ال الواح و
 تم موسی ماخوذ فرمودہ شد و نیز در مجموعہ توریہ متداولہ می و نہ کتابند و کتاب امثال از
 فصل سبت و پنجم کتاب دوم است پس ازین رو چہل شد و این مجموعہ ہر سنی و یک انبیا
 منزل کہ در ہر یک ذکر قرآن مجید و نبی صلے اللہ علیہ وسلم ہمز موجود است چنانکہ
 در تفسیر حسینے مفصل نمودہ ام پس آگ اشارت بسی و یک انبیا و تم چہل کتب کورہ
 درین سورت است و از ذلک اشارت بدالطرف فرمودہ تطبیق پیشین گوی نمودہ بعد
 فرمود کہ اگر شما سے اہل کتاب مجموعہ چہل کتب از سی و یک انبیا منزل در شک بستند
 پس بیارید برائے تصدیق کتب خود ہا یک سورت نشان پیغمبر یعنی یک آت منزل زیرا کہ
 زمانہ نبی موعود ختم المرسلین در فصل نہم و انبیا از ہرادی بیت المقدس طرطوی سے ہفتاد و ہفتہ
 مقرر شدہ است و ہرادی بیت مقدس حسب تاریخ نبود و حسب فصل نہم مذکور در سنہ ہشتاد و نہم در
 ہفتاد و مسمی شد پس مجموعہ چہار صد و نو و ہشتاد و ہفتہ و ہفتاد و ہشتاد کہ در سنہ مذکور ولادت
 حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام شدہ است پس اسے اہل کتاب بخوانند اندرین حال حاضرین زمانہ
 اگر صادق و کتاب خود ہستید و گنبارید و با حسب راستی پیغمبری قیامی کی موعود میفرمایم کہ بخواید آورد پس

بدانند که این منزل موعود و در صورت خلافتش تبرسید از آتش و فرخ پس بر سر آفت
 معجزه شد که در دعواست که این منزل موعود است و هر که دیگر بدین دعوا بعد
 ختم المرسلین علیه السلام منزل گفته اردکشته شود و پیشین گوی اوراست نیاید پس این وجه ^{بصحت}
 اعجاز قرآن منزل بر حضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص شد و بدستور و عده گذشته گشتند
 والله يعصمك من الناس وانا له الحاقظون بدین وجه فرمود و لوقول علينا بعض قائل
 لقطنا سنة النبيين بمازينا است و گاهی از دین مبارک خونی جاری گشت تا قطع ابر و دلیل بود
 بیهوم بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته بر صدیق اکبر رضی الله عنه این
 کیفیت گذشت پس از صدیقه انچه به نسبت پدر خود منسوب کرده بود بحضور صلی الله
 علیه وسلم راویان منسوب نموده باشند پس نه وارد شود و انچه بعض گویند که با وجود
 وحدت حقیقت کلام تورات و انجیل و قرآن خصوص قرآن چرا الفصاحت مخصوص گشت که بفریح
 باشد بدرجه اعجاز و دیگر نباشد زیرا دعوی بنظر نزول کلام بر ختم المرسلین علیه الصلوٰة و السلام
 موعود است که دیگر دعوی درست نتواند کرد و اگر دعوی گذشته شود و پیشین گوی اوراست
 نیاید و نیز وارد نشود که در باب چهار کتاب صلوٰة بخاری وارد که انا سمعنا قرآنا یعنی تا ۱۹ آیات
 کلام جنان بود و جزین نیست که وحی کرده شد بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول جن
 و اگر کسی خلاف متبادر گوید که شاید بالمعنی منقول شده باشد پس اول خلاف متبادر دوم
 تصدیق نشد که لفظاً بعینه نباشد پس وارد شود که آیا دعوی اعجاز با استقرار ناقص
 است پس سند نشد یا با استقرار تام و آن بقول شما ممنوع که یقیناً معلوم نیست که
 این کلام بعینه از جنان نه بود و وجه عدم ورود آنکه اگر نیز عبارات مثل قرآن مجید یافته شود
 چون بدعوان نزول نباشد مساوی نتواند شد و از دلایل ثبوت قرآن در سوره رحمن فرموده شد
 و دعوی کرده شد که رحمن نازل کرده است و تعلیم کرده است حضرت محمد علیه الصلوٰة و السلام از
 قرآن نه دیگر دلیل آنکه پیدا کرد الله تعالی اوم را و تعلیم کرد آدم را بیا محمد صلی الله علیه وسلم که در هزار نغمه از وجود او خبر یافتند

خواہد آورد که بدان نظر لعظیم سبت که بمعنی هفت است میگردند و گر کسی را شک باشد
 در وجود حضور صلی الله علیه وسلم در هزار مفتح میفرماید که آفتاب و مهتاب بحساب اند
 بنشیند حساب کنید و هر گاه یکی از زانچه آدم و توره معنیه یونانیه حساب نماید بدستور
 وعده در هزار مفتح یابند وقاعده ایست که سخنان جد پدر هر کس تسلیم میکند بالخصوص پیشین
 گوئی جدا مجد آدم علیه السلام و دلیل دیگر میفرماید که گیاه و درخت برین پیغمبر رجوع می آرند
 چنانچه در احادیث است پس قسم قرآن در سوره یس از ضروریات برآمد بر اسکے
 منکرین و الله اعلم بالصواب فصل سوم در تفسیر قسمهای سوره صافات بدانکه در
 عالم وجود دو صورت است تحقیق یعنی قریب باطلاق و علو دوم لعبد بسفل و سخن و قید و تعیین و
 جزویت پس هر که رجوعش باطلاق باشد مرجع او بعالم علیین است که کتاب مرقوم از
 ارواح مقدسه است و اولین علیین مسمی بروح است که ذکرش در فصل پنجم بیاید و آخر او
 جبرائیل بملائک است و هر که رجوعش بقید و جزئیت است او سبحین و ملک بمعنی فرشته
 ماخوذ از لاک بمعنی ارسال است پس ازین جمله موجودات در عالم کثرت ملک است
 که از اطلاق بقید فرستاده شده و ازینجا بعضی ملائک حسب حدیث و قرآن مجید
 آفتاب و مهتاب و رعد است و آنچه متعلق بآب باران است مسمی بمیکائیل و آنچه
 متعلق بزور و وحی است مسمی بجبرائیل پس ازینجا معلوم شد که ملائک عالیه انان ارباب
 انواع مخلوقات اند جزئیه و گودر موجودات هوایی او از را حکما و سابق غیر قار میگفتند
 و بر آیه قرآنی ما یلقط من قول اللادیر قیب عتید خنده میگردند چنانکه شیخ نجی الملتی والدین
 ترجمه کرده لیکن درین عرصه از آن حفاظت و از خیالات شان قابل خنده شد پس
 بر منکرین وجود اجنبه چنانکه احادیث بران ناطق است سوائے جهالت چه گفته شود
 و در احادیث وجود اجنبه بگونه مفصل یکے صاحب اجنبه که طیران کنند و ازین قسم
 آن حیوانات زبر وارند که در موسم سوائے و بایکے براه قصبه ریه باندرون و لهاروند

و آتش در مزاج انسانے زند و وجود اپنچین اقسام درین زمانہ تحقیق جدید بخوبی وجه ثابت حکما در یورپ نموده اند پس منکران کہ خندہ میگردند درین وقت قابل خندہ اند قسم دوم حیات و کلابند و در حیات خزندگان آمدند کہ بحسب اسم خود جن کہ بمعنی پوشیدہ است در زمین مخفی مانند و در کلاب در زندگان و شریر داخل از نیجا در احادیث شتر را شیطان فرمودہ است کہ از قسم جن است قسم سوم آنانکہ محل تراعدن و ایشان آیند کہ بجای فرود آیند و کوچ نمایند و آنان مثل موجودات هوایی همچو آواز زند مخلوق از آتش کہ بنسب سیاسند از میان ابلیس است مہد و فساد و رب الواع ضرر و نقصان پس گو عوام را دریافت بحسب نشوونزد انبیاء اولیا چنانکہ ارواح دیگر متمثل باشند او ہم متمثل باشند و نیز نزد عالمات و خیشان ہم صورت گیر و چنانکہ درین زمانہ در بسیاری مقامات در یورپ حاضر فی ارواح حبشہ دریافت کردہ اند و انسان جامع عوالم است پس چنانکہ در وحش لمہ ہر ملک است لمہ شیطان نیز است و او قوتے باشد در نفس نہ نفس منطبعہ حیوانے نہ قوت و اہمہ و اہمہ و شیخ محب المد فرماید کہ و رائے انسان در خارج شیطان موجود نیست مطلق بشر است کہ و رائے انسان در انسان شیطانی اثر ندارد و بلکہ اثر او در لمہ باشد کہ در انسان موجود است چنانکہ اثر دیگر ملائکہ ارباب الواع است اعوار او بدین لمہ باشد پس در ہر انسان بدین طریق باشد مولانا فرماید **اشعار**

یک سگت و در نہران میرود	ہر کہ دردی رفت او آن میشود	ہر کہ سروت کرد میدان کو دروست
ویو پنهان گشتہ اند زیر پوست	چون نیاید صورت آید در خیال	تا کشاند آن خیالت در وہال
از خیالات تومی آید بلا	چون خیالت فاسد آمد جا بجا	کہ خیال فرجہ گاہے و گاہے
کہ خیال علم و گاہے خانہ مان	کہ خیال مکسب و سوداگری	کہ خیال تاجری و داوری

تا آخر پس در کسیکہ صورت نہ بند و اثر لمہ اش در خیال باشد پس با وجودیک رب نوع بہمت خود در نہران اثر و اثر پس در ان عالم ارواح حسب باب کستم مکاشفات

یوحنا تا هزار سال خداوند چهار خلفا مقید شده بود که ذکر آنحضرت نام بنام در فصل چهارم
و پنجم و ششم کتاب مذکور است که هر یک را شش سیه سالاران بودند چهار شش است و چهار
باشند و بعد هزار سال خداوند موصوف که عبارت از هزار مضم از وجود آدم بود و بدین نظر
حسب نامه عبریان تعظیم سبت مقرر بود که سبت هفت را گویند و بحسب قرآن و نامه بطرس
بعض روز نزد خدا هزار سال باشد و بحسب توریته یونانی و حدیث وجود حضور صلی الله
علیه وسلم در هزار مضم از وجود آدم شد کشاده شد و قیامت او می بر پا کرد پس متنی
آن احادیث که بعد هزار سال ورود عید قیامت است راست آمد که از نشان قیامت
کبرئیه است که پنجم خود معاند کنیم که بر اطراف ممالک اهل اسلام تسلط
یا جوج و ماجوج آمد زیرا که یا جوج حسب فصل ۳۸ و ۳۹ خزقیل والی رشیاد و بل
و متسک است که بحسب وعده همایش فارس و جرمن و مسلط بر ممالک کوش و گومراز
بخارا و خبوا و مرو شده است و آنچه در نسبت او موعود حسب فصول مذکوره کامل خواهد شد
و ماجوج آن اهل یورپ که بعد هزار سال اهل اسلام بر ممالک اهل اسلام از اطراف
مسلط شده اند چنانکه در زمان پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام حسب حدیث متفق علیه و ابن ماجه
و ترمذی از سد کشاده شده بودند اگر حسب حدیث بخاری حلقه ابهام با سبابه از دست
چپ باشد اشارت به هزار سال فصل ستم مکاشفات بود و اگر از دست راست بود چنانکه
ابن ماجه گفت از عقده اشارت به صد سال بود و سد مذکور حسب تفسیر مضاوی
در مابین آرمینه و اذربایجان ذوالقرنین یعنی کورش بسته بود چنانکه در فصل هشتم و نینال
است و حسب تحقیق ابن عباس و دانیق بالهد در کوه ازل متصل دو شبه بفاصله سیل نشانی
می بود او خروج ثانی بر ممالک مقدس بعد سی و چهار سال ازین سال سیزده صد
هجری بعد تشریف آوری مسیح و مهدی چهارم امید کرده شده و مفصل حالات این دو قوم
که در تشبیهات در احادیث مذکور اند مع ذکر مهدی چهارم و مسیح علیه السلام در رساله

حقیقت اسلام و تنبیت نصاریٰ بالاکلام کرده ایم ہرگز تحقیق قدس شان و گوش
ایشان وغیرہ باشد بدان رجوع آرد و از آن شکینے نسبت مسیح و مہدی غایب
کہ بر بسیار اعتراضات رکیکہ و جوابات شافیہ مشتمل است الحاصل جو نہ ختم نبوت
نشریحی منظور بود خواست کہ خبر ہائے اجنبہ ہم مفقود سازد پس گو و وجود شہاب
از سابق بود لیکن کثرت او در زمان حضور صلی اللہ علیہ وسلم شد و سیاہی آسمان
حسب کتاب النان کامل بنظر عدم انتہائے بصر است و حقیقت آسمان حسب آئینہ
و السماء فان الحبک آن وسعتیت کہ بنظر ستارہا جالدار است کہ شدت محکم است
و ثوابت رانش درجہ اہل یورپ گویند اہل اسلام مہفت و جبہ فرمایند کہ بدرجہ پانہدیش
ستارہائے ثوابت روشن نمایند و از ورجم روح شیطانی کردہ شور گو علت فاعل
چیزے دیگر باشد چنانکہ از مثل منافع حسب حدیث خوانیم بیان کردہ مگر غای علت این است
کہ چون آفتاب و ماہتاب حسب حدیث ملک اند و دیگر ثوابت نیز ملک پس وجود شہاب
ثاقب از ملک بلاندر و ثابت و پیروی یونان و فارس بر ماہر وجود مہفت افلاک لازم
نیت زیرا کہ بر ثبوت حرکت زمین دلیل موجود و حرکت عطارد گرد آفتاب ثابت و صریح
آیت قرآن دلیل ہر آنکہ آسمان پائین بجائیکت کہ در انجا کثرت ستارہا است
الحاصل ازین شہاب بر روح شیطانی صدمہ رسید و از خبر دادن نزد کہنہ
بازماند پس ملائکہ صفت بستند و شیاطین را بشہاب زجر کردند و تلاوت قرآن نمودند
پس شیاطین کہ صورتے نزد کہنہ از ملہ شان یا مثل خود میسندہ گفتند کہ نزول
قرآن باعث ہلاکت و ممانعت ما از ترقیت بدان وجہ از خبر دادن عاجزیم و تا ہزار
سال حال شان بدستور بود اکنون کہ سردار شان ظہور خواہد کرد یعنی و جالی کہ
بر وجودش خراو کہ عبارت از ریل است دلیل کہ در و آتش و آب موجود در یک روز
مسافت یکماہ قطع کند ظہور ارواح خبیثہ ظاہر از سمرنیرم وغیرہ است اینقدر در کتب

کہ سلطان روم تیارہ پانکلیہ شوو و تسلط نبی اصفہ رضاری کہ سواسے یا چون والی ریشیا
و ما جو چیکہ با طرف مالک اہل اسلام مسلط شدہ اند گرد و و مہدی تشریف آرد کہ فتوحات
انتخاب تمام ملک قسطنطنیہ موعود دریل از اصفہان تا دمشق جاری شوو بدین نظر فرماید

و اصافات صفا فالز اجرات ز جزا قائلیات ذکر آن الہکم لو احد رب السموات الارض ما بینہما
و رب المشارق قسم فرشتگان صفا بستہ مانعین شیاطین پس قسم فرشتگان زجر
کنندگان شیطان از شہاب پس قسم فرشتگان تلاوت کنندگان قرآن منزل کہ بدستی
میبود شہر آئینہ یکیت پروردگار آسمان و زمین و آنچه ما بین ہر دوست از سیارہ
و ہوا و غیرہ و پروردگار مشارق پس شیاطین کہ از نزول قرآن بازماندند و آفتاب
قابل پرستش ننید پس پرستش آفتاب بوقت طلوع بے سود است و ہم برین
قیاس بوقت غروب بدلیل آنکہ انما ربنا السامی مال دنیا بزنیۃ الکوکب حفظاً من کل شیطان

لا یسمعون الی الملائر الاعلی و یقذفون من کل جانب و حور اولہم عذاب و اصعب الالسن
حفظ الخطفہ فاتبعہ شہاب ثاقب بدستی ما مزین کردیم بلند می پائین را خواہ نزدیکات
از محیط ستارہا سے روشن تو ایت باشد خواہ میدان جلالہ از تو ایت محکم ترتیب
کو اکب و حفاظت کردیم محکم بلا آنکہ از ہر شیطان سرکش در رفتار بلند می گذشتند
بطرف ملائکہ علی داند اختہ شوند از ہر جانب شہاب و بعد بعد بعید کردہ شوند و براسے
شان عذابیت و ایم با خصوص تا ہزار سال مگر کسیکہ بر بایر ہونے پس در پے آید
او ما شہاب ثاقب باید دانست کہ از تطبیق پیشین گوئی ما سے حضرات انبیا و اوقات
جنان ایمان و ایم کہ فرمودہ اسحضرت راست است و درست گوید شہاب و
اشارہ و کتایہ باشد چنانکہ حالات یا جوج یا جوج در احادیث بطور شہید
و غیرہ مذکور ہوند و درین عالم بصورت روس و غیرہ دریافت شدند کہ از ہزار
قیامت خروج شان اولاً از سد و بعد ہزار سال بر اطراف مالک اہل اسلام

و بوقت تشریف آوری سیح در ممالک مقدس بود و اول با چشم خود معانه کردیم
 و آثار سوم ظاهر و بسیاری امور درینچرخ و طبیعت درین وقت ظاهر شده اند
 که حکما سابقین را دریافت نمود بسیار می درخترانه موجود که باینده ظاهر شوند
 پس انکار از آن امور یکم اهل کمال دریافت باشند و بدرک عامی نرسد
 خلاف آنچه می توان گفت مثلا سبب ظاهری زلزله مثلا آتش فشانی در زیر
 زمین باشد و بنظر غایت بابت زلزله ارشاد رفت که درین وقت منافعی در
 مدینه مرده است که روحش را با سفل سافلین می برند و در سفر این واقعه ارشاد
 رفته بود چون بدین رسیدند مطابق یافتند پس سبب فاعلی حکیم را سبب غائی نبی
 منافی نیست پس برین قیاس حال جسم شیاطین است و برمالا زخم نیست
 که تقلید کسان اختیار کنیم که گاهی چنین گاهی چنان باشد مثلا در سابق
 حرکت عطار و زهره گرد آفتاب ثابت نبود و چون در آسمان زهره و
 عطار و آفتاب و مهاب و غیره قایل بودند و اهل اسلام آسمان پائین را
 از قرآن مجید بجای می گفت که درین جا تا ابتدا مگر مقلدین فارس و یونان
 هم بدستور ایشان می گفتند درین زمانه همه بند و بست شان تباہ گشت و معتقد
 حرکت زمین بودند درین زمانه بطرف شرق افتادن سنگ که از بالا اندازند
 حرکت زمین قرار واقعی ثابت شد پس خیالات یونانیان و فارس غلط شدند
 هم برین طریق آنچه درین زمانه مخالف متر است مخالف است مگر به تشبیه و استعاره
 و عالم مثال که حضرات انبیاء از آن بگویند مطلع باید شد و معنی سقف
 مرفوع و شدید نسبت آسمان می آید و اللہ یحق الحق و هو بیدعی السبیل
 فصل چهارم در تفسیر قسم سوره ص ص ص القرآن ذی الذکر بل الذین کفر و
 فی غرة و سفاق قسم قرآن صاحب ذکر است که کافران را بر و صا و است

که تہ انکار کنند از دلیل بلکه کافران در حمیت جاہلیت و شقاقند نہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم و لفظ ص دال بر براعت جواب قسم است بدین وجه مقدم کرده شد **فصل پنجم** در تفہیم سورہ قی و القرآن بل مجبو ان جا ہم منذر منہم فقال الکفرون ہذا شیء عجیب قسم قرآن بزرگ است کہ قرآن دلالت دارد بر قیامت و دانند کفار حسب وعدہ اسماعیل و ابراہیم و بہ نشانات خاصہ مطابقت و شنیدن شان از یہود پس انکار شان از عدم تطبیق نسبت بلکہ تعجب کردند کہ آمد او شان را منذری از ایشان کہ مساوی را مساوی و رقوم جایز ندارد بنظر طبیعت جزویہ پس گفتند کافران این شیء عجیب است دال بر قیامت کہ چون میریم و خاک شویم پس بار و کبریا بعبادت و تقدیم قی بنظر براعت است تا دلالت کند بر آنکہ در سورت اشیا نسبت کہ در آن قی بکثرت است بالخصوص ذکر قیامت کہ درین سورت زیادہ است چنانکہ در سورہ ص اموری مذکور اند کہ بران صاواست ہر عاقل را **فصل ششم** در قسمہائے سورہ ذاریات بدانکہ ہمیدہ خصوصیات قسمہائے این سورت موقوف بہ دلالت معنی فصل دوم و ہفتم دانیال و خلاصہ فصل دوم آنکہ نخت نصر در خواب دید تصویرے کہ سر و گردنش از طلا و سینہ اش از سیم و شکم در آتش از برج و ساقش از آہن و دردہ انگشت پانش خاک آمیختہ کہ ناگہان سنگے از آسمان آمد و بر پائے او زدہ مثل کوه شدہ تمامی زمین را بر کرد پس در تعبیرش دانیال علیہ السلام فرمود کہ آن سر طلا توئی و سینہ سیمین سلطنت دیگر است یعنی کیانیہ و شکم و راہزای برنجین سلطنت سوم است یعنی سکندری صاحب چہار وزیر و ساقہائے آہنین سلطنت چہارمیست یعنی رومیہ و درہ انگشت پا سلطنت دہ شاخست

که بعد قطره قوی و قطره ضعیف خواهد شد که از سلسله مسیحی از الارک کاتهی تا سلسله
 بر الوبین لمباری تمام شدند و سنگی آسمانی که مثل کوه شد او سلطنت
 خداست یعنی زمانه اسلام که بزمانه قوی هرقلی بر پازود خلاصه فصل بیستم آنست
 که دانیال در خواب چهار باد دید که بر سمندر بزور وزیدند یعنی از سمت چهار
 حیوان خارج شدند که عبارت از چهار سلطنت مذکوره است و بعد ذکر
 او شاخ مذکوره است که از سلسله تا سلسله مسیحی ماندند بعد ذکر شاخ یازدهم
 قوی هرقلی است و تب سکندر سلطنتش چهار حصه شده بود و بر یک حصه رومیه
 غالب شده بودند و هر قل بر کل ممالک سکندر قابض شد و سلطنت بخت نصری
 یهودیان را تباہ کرد و از کیانیه باز رونق گرفتند و سلطنت سکندری با وجود
 عظمت برائے یهود نیک و بد نبود و از رومیان تباہ و بر باد گشتند بالاخر زمانه
 فتوحات اسلام موعود شد و بعد از زمانه فتوحات اسلام شریف آوری مهدی
 صاحب روزهای قدیم کرده مذکور اند که مسیح مرید شوند از ان مقتضای در این
 سورت بلسان اشاره اشارت فرماید گو بمعنی آیت و مطلب بگیریم داشته باشد چنانکه مفسران

نقل کنند والذاریات ذروا فالجاملات و قرأ فالجاریات لیسرأ فالقسامات لمرأنا توعدون لصاوق
 وان الذین لواقع یعنی قسم مویا های زمانه بخت نصری بر آگنده کنندگان یهود است
 پس قسم رباح حامله سحاب زمانه کیانیه فارسیه برائے یهود است پس قسم رباح
 جاریات سکندری است بمجرای طبعی برائے یهود پس قسم بر رباح بر آگنده
 کنندگان رومیه است برائے یهود که به تحقیق آنچه وعده کرده شده اید از فتوحات
 باد شایسته خدا هر آینه صادق است تا زمان بارد گریح و مطابق قرآن مجید روز
 دین بعد مسیح هر آینه آید نسبت والسماء ذات الحجب انکم لفی قول مختلف و قسم با آسمان
 چالدار است بنظر ستارها که سنگ از آسمان تباہ کننده هرقلی که مثل کوه گرد و دلا بخت

که بدستی شاد و قولیت مختلف در مقدمه قرآن و نبوت که کسی سخن گوید کسی شعر
 کسی چیز بگوید یا زداشته شود از حسب فصل ۱۲ شعبه از نبی قید از آنکه بازداشته
 شود که در گذشته شود یا اگر قمار ذلیل گردد و معنی آیت فوب السماء والارض ظاهر است
فصل نهم در تفسیر قسم سوره طور باید دانست که در قسمهای این صورت اشارت بخند
 فضولست از کتاب سابقه و در فصل دوم از سنگی که مثل کوه شد مراد حضور علیه الصلوٰة
 والسلام صاحب باد شایسته خداست و طور کوه را گویند پس در و الطور قسم
 طراز است و در فصل ۱۸ سفر شسته و غیره ترول پاره پاره کلام ایشان بر نبی سماعی است
 از نبی است و کتاب مسطور فی رقی منشور و قسم کتاب قرآن است مسطور و در قهاست
 بر آئنده و در فصل ۲۵ شعبه تعمیر کعبه در دولت اسلامی موعود از نبی است و البیت
 المعمور و قسم کعبه است آباد شونده تا قیامت و در فصل چهارم مکاشفات یوحنا
 نسبت صلوات الله علیه و سلم میفرماید که دیدم در آسمان تختی و سهی که بر او
 خداوند چهار خلیفه است حتی که نام آنحضرت رفته الله عنهم سر اسرار
 مطابق که مراد از اسد الله علی مرتضی و از شخصیکه نامش بیکر باشد
 ابو بکر صدیق و از انسان و مرد یک عثمان ذی النورین و از عقاب عمر فاروق
 یعنی الله عنهم پس از نبی است و السقف لم یوح و قسم سقف بلند محکم است که یوحنا
 از او دید و یوحنا علیه السلام حق تعالی مطابق توریته تکوین فرموده بود که تا وقتی که
 کمان نیاید بر طوفانی نخواهد آمد و در فصل چهارم مکاشفات یوحنا تفسیر کرده
 که مراد از کمان موعود کمان خداوند چهار خلیفه است که صاحب جهاد است
 پس ازین جا است و البحر المسجور و قسم است بدریای میبوشد از روز قیامت حساب
 بر باد می عافمان عذاب ربک لواقیع که عذاب پروردگارت برای کفره در روز
 قیامت هر آئینه شد نیست عوز در امور سابق نماید که چگونه مطابق فرموده

آئندہ خواہند آمد **فصل ہشتم** در بیان قسم سورہ نجم بدانکہ در درس ۱۹ فصل پنجم نامہ
دوم پطرس مسیح را پچراغی تشبیہ کرد و حضور صلی اللہ علیہ وسلم را بستارہ صبح دہم
و در درس ہستم فصل دوم مکاشفات یوحنا از مسیح نقل کند کہ حضور صلی اللہ
علیہ وسلم را ستارہ صبح فرماید چنانکہ بدختر حیات در وسط فرودوس
و بتاج حیات و پوشیدہ من و بنگ سفید و بعضا را بہن و بسفید پوشاک
و بہکل خداوند کردہ در باب دوم و سوم مکاشفات اشارت بخضور
صلی اللہ علیہ وسلم نماید پس بدان نظر قسم ہشتم بخورد و انجم اذا ہومی ما
فصل صاحبکم و ما نطق عن الہومی ان ہوا لا وحی یوحی علمہ شدید القوی
ذو مرۃ فاستوی و ہو بالافق الاسطی ثم و نطق فی کان قاب قوسین او ادنی
یعنی قسم است بستارہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم چون از اسطی علیین بصورت جسمانی
در شب معراج آمد کہ نہ گمراہ شد صاحب شاد و نہ کج رفت در بیان معراج از
ہو نیست آن قولش کرد وحی کہ وحی کردہ شدہ است تسلیم کرد اورا رب
یعنی روح اعظم صاحب سخت قوت و منظر خوب کہ بصورت امر و تجلی
کردہ بود پس مستوی شد محمد در روح بافق اسطی بود باز محمد قریب شد پس بہ
قریب شد یعنی ندلے نمود بہ محمد بس شد روح اعظم تجلیات صورتی قریب
و کسان یا کم پس وحی کرد بطرف عبد خود انچہ دسے کرد تا آخر
و روح اعظم ملکیت کہ برتر از دور عالم کثرت چیزی نیست چنانچہ در سورت
نہا فرماید یوم یقوم الروح و الملائکۃ صفا و تفسیرش در سورۃ فجر فرماید و جار
بک و الملک صفا و در آیت ما خلقنا السموات و الارض الا بحق ہون روح سبحی
بحق است چنانکہ مولانا جامی فرماید و مقام این روح در صف اول
مقربین ہست و آخرین با ملائکہ خود جبرائیل و با ذکرش در فصل چہارم

در تفسیر قسم سورہ کوڑت بیاید و لقیم اعلیٰ و بعقل اول و نور محمدی این روح معبر
 است بدین نظر در کتاب حقوق از کتب سابقہ نوشتہ شدہ است
 کہ روح در کتشف شریف آرد و بر خود پرده افگند این وجه سوال کفرہ از روح
 موعود بود کہ بر خود پرده افگند چنانکہ در قرآن مجید است و یسئلونک عن الروح
 پس جوابش حسب وعده در پرده آمد قبل الروح من امر ربی کہ از نام روح
 اعظم امر رب نیز نیست و اللہ اعلم بالصواب **فصل نهم** در تفسیر قسم سورہ واقعہ
 باید دانست کہ مواقع نجوم عبارت از آیات نجم نجم پاره پاره است کہ در فصل
 بیجدهم سفر ثانی موعود است و منور نقولش محفوظہ کہ در فصل ۳۲ کتاب اعمال حواری
 متداخلہ انجیل آنرا تسلیم بحق حضور صلی اللہ علیہ وسلم کرده میگود کہ کسی
 بنی نگذشت کہ تصدیق نکرده باشد بدان نظر میفرماید فلما قسم بمواقع النجوم
 و انہ یقسمون تعلمون عظیم انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمس الا المطہرون نسبت
 آنچه کفار و نسبت قرآن تراشند قسم است بمواقع آیات پاره پاره و بدستی
 این قسم است اگر دانید بزرگ کہ گدای بنی نیست کہ خبر بدو نداده باشد کہ بدستی
 او منزل قرآن قدر بزرگست و در کتاب توریہ نگاہ داشته شدہ کہ نزد
 بمطلبش مگر مقدسین اہل اسلام پاک چنانچہ اہل اسلام مقدسین را در او اہل توریہ
 تکوین بکر و بین تفسیر نموده و در کتاب ملاکی او شان را متقین گفته و تقوی
 موجب طہارت ظاہری و باطنیت و از کتب توریہ و انجیل بالاستیعاب از
 کتاب ذکر خیر حضور صلی اللہ علیہ وسلم حسب اشارتیکہ در دیگر جا مفصل اند
 کتاب تفسیر قرآن مسمی تفسیر حسینی مفصل نموده ام **فصل دهم** در تفسیر قسم سورہ
 ان بدانکہ ن براعت است از ذی النون کہ صاحب حوت است کہ در سورت ذکر
 آنجناب عمدہ تراست برائے تسلی حضور علیہ السلام و انکہ گویند کہ ن ماہیت آن

در عالم مثال است نہ درین عالم محسوس و قلم عبارت از ملکیت مسی بر روح کہ اورا عقل اول و روح اعظم و امرالدورب و جوہر اول و نور محمدی خوانند چنانکہ در فصل ہشتم گذشت و روح حضور صلی اللہ علیہ وسلم بر وزوجہ ذاتی آن روح اعظم است بدان نظر فرماید و او صیغۃ الیک روح من امرنا یعنی نازل کردیم بطرف تو روحی از امر خود بدین وجہ در اکثر کتب سابقہ مذکور کہ روح تشریف خواهد آورد و بر خود پیرودہ خواهد انداخت چنانکہ در سابق گذشت بدان نظر میفرماید و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمتہ ربک بجنون برعت بذی النون است قسم قلم اعلیٰ است و آنچه نویسد نویسندگان در تعریف تو کہ منظر قلم اعلیٰ استی کہ نیستی بنعت نبوت پروردگارت و یوانہ شعمر محمد کش قلم چون نامور ساختہ بدو ہمیشہ حلقہ طوق و کمر ساختہ یعنی قلم اعلیٰ منظر اول ذات حق کہ حضرت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام را بطہور خود در صورت نامور نمود و اسم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ہم قلم خود حلقہ طوق و کمر نمود و این قلم را چه یاراک نامور ہیچ حضور صلی اللہ علیہ وسلم را سازد **فصل یازدہم** در تفسیر قسمہائے سورۃ قیامت بدانکہ وجود قیامت بدولت قد بالای حضور صلی اللہ علیہ وسلم خواهد بود شعمر لوگ کہتی ہیں قیامت ہوگی یا

دیکھی کسی کی بدولت ہوگی

قیامت کو قدر اونکی کہلجائیگی بخدائی تمام اونپہ ڈیجائیگی پس بدین نظر فرمود کہ قسم بیوم القیمۃ نسبت آنچه کفرہ خیال بر بند کہ جمع عظام نخواہد شد قسم بیروز قیامت و ظاہر است کہ نفس ملامت کنندہ کفرہ مثل حضور صلی اللہ علیہ وسلم دیگر نباشد چنانکہ قول امام حسن بصری نسبت نفس لوامہ است بدان نظر فرماید **اللهم نفس اللوامۃ ایجب الانسان ان یجمع عظامہ و قسم نفس نبی است ملامت کنندہ کفرہ کہ عظام را جمع کنیم ایا گمان بر و انسان کافر کہ نہ جمع کنیم استخوانش را بلکہ قادریم بر آنکہ برابر کنیم بانس را پس در جمع کردن استخوان چه جائے بعد است **فصل دوازدهم** در تفسیر قسمہائے**

سوره رسالات بدانکه درین سورت نیز چهار قسم بنظر فصل دوم و هفتم و انبیاء مطابق ذاریا
و پنجمی مطابق فصول مذکوره قسم بنظر فتوحات دولت اسلامی چنانکه میفرماید

والمسلمات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات لشرافا لفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا
اوندر انما تو عدون لواقع قسم رباح زمانه سخت نصری است که بشهرت بر یهودیان
وزیده تباہ کرد و قسم رباح چند کنایه سختی که سخت نصریان تباہ کرد و قسم است پراکنندگان سکندر
که کیانیه تباہ کرد پس قسم است بر رباح پراکنندگان رومیه که یهود را تباہ کرد و قسم بر رباح سکندری
که بر رباح ملقیات ذکر قرائے اسلام بر اعذر کفار تا ورقیامت گویند که ما را چرا ایات نفرمود و بر آن
تخلف کفره که تحقیق انچه وعده کرده شده اند نسبت فتوحات عامه بر آئینه واقع نیست **فصل سیزدهم**
و تفسیر سوره نازعات مطلب سوره این سورت بطور اشاره مطابق فصل دوازدهم است و ان نازعات عرفا و الناضعات لشرافا و السابغات

سبغا فالسابغات سبغا فالمدبرات امر الیوم ترحف الراحه تتبعها الیادف قسم هوا های کشندگان
ارواح یهود بدخول سخت نصریان حسب آیه فجا سوا خلال الدیار و در اندرون ممالک شان
و قسم هوا های خوش کنندگان یعنی کیانیه بر اے یهود و قسم است هوا های سکندری
رونده بجرای طبعی پس قسم است هوا های رومیه سبقت برندگان بسبقت
عظیم نقتل و غارت یهود پس قسم است هوا های اسلامی مدبران امر که روز یک حرکت
کنند حرکت کننده یعنی نفوذ صور اولی پس ای ردن کننده نفخه ثانیه دهن در آن روز و غنای
باشند **فصل چهاردهم** در تفسیر سوره کورت مخفی مباد که در درس و ان فصل اول
نامه دوم پطرس ربوبت که انچه ما گفتیم مطابق کلام انبیا است و زیاده باند او شما
خوب میکنید که نمیدانید که مسیح آن چراغیت که در تاریک جا روشن میبخشد
تا آنکه صبح و در دستاره صبح در دهانهای شما ظاهر شود یعنی حضرت صلی الله علیه و سلم
تشریف آورد چنانکه در فصل دوم مکاشفات وعده شده است پس حضرت انبیا را
همچو ستاره با فرماید که نفس جو را کنس گویند که انهار است رو و بر عکس رونده و مقیم

معلوم میشوند یعنی خمسه متخیره خواه این صورت بجزکت تدویر باشد یا بجزکت خاص نشان
که بجزکت زمین با هم صورت بند و مداد از شبیکه تمام شود و سحر اغش مسیح است و از صبح
اشارات بصبحی است که ستاره صبح حضور علیه السلام جلوه گر گردد پس میفرماید فلا قسم

بالحنس الجوارکنس واللیل اذا عمن والصبم اذا تنفس انه لقول رسول کریم عند ذی العرش

مکین مطاع ثم امین یعنی پس نیست آنچه کفره در نسبت قرآن گویند قسم است یا نبیا پیشین
گوینان اصحاب نور مثل کواکب و قسم شب مسیحیکه دوره اش تمام شد که مسیح اورا مثل
چراغ بود و قسم بصبحکه چون طلوع کند و ستاره صبح محمدی جلوه گر گردد هر آینه قرآن

قول جبرائیل رسول بزرگست نرود روح صاحب عرش صاحب مکانه مطاعت رسول مؤمنون

باز امانت دار که آنچه از صاحب عرش بشنود خلاف نگوید از نبیا معلوم شد که تعلیم جبرائیل بنظر

تعلیم یافتن او از نور حضرت صلی الله علیه وسلم بود که عبارت از روح اعظم است

وصفت عرش در شرح قصص الحکم مفصل نموده ایم **فصل پانزدهم** در تفسیر قسمهای

سوره انشقت ظاهر است که در اوایل این سوره بیان قیامت است و تخلفی نیست که بعد

وجود امت مرحومه و تکمیل دین و تجدیدش بزمان مسیح که آثار انجناب علیه السلام با چشم

خود معاینه میکنم وجود قیامت از ضروریات چنانکه ظهور شفق در شبهای سیاه و شب

محاق قمر و بعد از محاق وجود هلال از ضروریات عادت است تا درجه بدر شود همچنین بعد

زمانه حضرات انبیاء سابق که مثل شفق بودند در شب تاریک وجود شب مسیح لازم بود که مثل

چراغ مقرر شده بود و بعد از وجود مسیح قمر حضور علیه السلام بپدریت رسیدن لازم

شد و نیز قومی از نبی قیدار که در زمان نبوت حسب فصل اول شیعیان کافر مانند و در بدر

بعد یکسال هجرت گشته شوند و گرفتار و ذلیل گردند و قومی مشرف با سلام شود پس

وجود شب هلاکت قوم و هم وجود روشنی احمدی از ضروریات بود بدان نظر فرمود فلا قسم

بالشفق واللیل وما وسق والقمر اذا تسق لتکرین طبقا عن طیق پس نیست قرآن آنچه نسبت

او کفرہ گویند قسم خورم لشفق انبیا و سابق و قسم است بشب زمانہ مسیح چون
 تاریک شد کہ مسیح برائے او چراغے بود و قمر زمانہ اسلام چون روشن شود
 ہر آئینہ روید درجہ بدرجہ حب فرمودہ حضرات انبیا و بلسان اشارہ ازین اشارت
 کہ درین امت نیز طرق بطور یہود و خاندانہ **فصل شانزہم** در تفسیر قسمہائے
 سورہ بروج بدانکہ در تفسیر سورہ رحمن مطابق آنچه در کتب سابقہ آوشتہ شدہ است
 زمان دولت اسلامیہ مطابق برج میزان واقع شدہ زیرا کہ در ہر شے قدرت
 حق ظاہر است از آفتاب حرارت وغیرہ ظاہر از ماہتاب وجود و طوبیت علی ہذا
 از ہر یک برجی تاثیرات ظاہر شوند بدان وجہ قسم آسمان صاحب بروج است
 و السماوات البروج قسم آسمان صاحب بروج است مشتمل بر برج میزان زمانہ
 دولت احمدی صاحب میزان و عدالت و از زمان آدم علیہ السلام مطابق تورنیہ در آرم
 سبت اشارت بحضور صلے اللہ علیہ وسلم در نہار ہفتم بود چنانکہ در نامہ عریان
 در نہار ہفتم بود چنانکہ در نامہ عریان پولوس مقدس تفسیلے بلیغ نمود مطابق او حضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم حسب تورنیہ یونانیہ و حدیث در نہار ہفتم از وجود آدم رونق
 افروز گشتند بدان وجہ روز موعود عبارت از زمانہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم است
 و در زیور بروز امروز اشارت بدین سو در زمانہ عیران میفرماید کہ بعد از مسیح آید بدان نظر فرماید
 و الیوم الموعود و قسم است بروز موعود حضرت نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام و شاہد جملہ انبیا
 برائے این دولت اسلامیہ شدہ بالخصوص موسیٰ و مشہود حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام
 اند چنانکہ فرماید و شاہد مشہود و قسم شاہد مثل موسیٰ و قسم مشہود حضور نبی علیہ الصلوٰۃ
 والسلام است قتل اصحاب اخذ و النار کہ این قرآن ہون موعود است کہ صاحبش کشتہ
 نخواہد شد بلکہ شما مش اصحاب خندق کشتہ شوید کہ مقتول شدند اصحاب خندق در
 آتش علی ہذا فرعون و نمود مقابلین انبیا گذشتہ بر باد شدند و تکذیب شما نسبت قرآن

بے سود بلکہ او در لوح پنجم موسیٰ بنور محفوظ الودعاست کہ علم بدان بمقابلین را ممکن
 بخلاف لوح محفوظ کہ در وجہ نوشتہ شدہ است خصوصیت قرآن چیت **فصل تفسیر پنجم**
 و تفسیر قسمہائے سورہ طارق بدانکہ کفرہ را در اعادہ مجدد و م بوجہ عدم تمیز بطور تول
 حکماء یونان انکار بود حالانکہ حاشی مثل اسمان و ستارہ صبح است کہ باختر شب طلوع
 کند باز غائب شود پس فناء کلی نباشد زیرا ہر کہ ازین عالم میرود در عالم مثال و روح
 قائم ماند پس تمیز چگونه رود گو بمقابل وجود حق وجود خلق در ہر وقت ہا لک و نیست است
 کہ بجلہ اسمیہ والہ بر ثبوت کل شیئی ہا لک الا وجہ فرمودہ شدہ است لیکن مطلق فنا وجود
 مخلوق را نباشد در قیامت بلکہ بہت اشیا از فنا مستثنیٰ حسب آئینہ دیگر علمائے نامین
 و پیر ہر شے بنظر روح و مثال حافظ است و حضور صلی اللہ علیہ وسلم حسب فصل اول
 نامہ دوم پطرس و فصل دوم مکاشفات نجم ثاقب اند سر کوب شیطان چنانکہ در فصل ۱۵ و ۱۶
 یوحنا انجیل سردار انجمنان کہ در انجمن او شیطان است محکوم فارقت دوم شدہ است
 و العود احمد مشہور است و فاقلیت دوم عبارت از نسلی عائدہ است بدان نظر فرماید و اسماء
 و الطارق و ما اور لک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیہا حافظ قسم آسمان و قسم
 ستارہ صبح است و کہ ام تعلیم کرد ترا چیت طارق آن نجم ثاقب محمد سیت علیہ الصلوٰۃ
 والسلام نیست ہر نفسی مگر بر و نگاہبان است از زوال پس چیرا انکار از اعادہ نمایند
 نہ بیند کہ انسان از چہ چیز پیدا کردہ شدہ است ہر کہ برین قادر بر آن قادر تر باز واضح باد
 کہ از وجود حضور صلی اللہ علیہ وسلم سر سبزی اہل حق بالخصوص عرب و در فصل چہم
 شعیا موعود است پس نزول قرآن مجید و وجود حضور صلی اللہ علیہ وسلم مثل
 آسمان صاحب باران راجع شد بدین نظر اسم مبارک احمد یعنی موعود تسبی است
 و ہم زمین صاحب سبزہ و اشجار و نبات شد و کفار کہ قرآن را نزل میگفتند و ہم
 در پے قتل حضور صلی اللہ علیہ وسلم بودند حالانکہ حفاظت نبی موعود در فصل ۱۰ سفر

نمنے و قرآن مجید متواتر موجود و معنی آیتہ افان مات او قتل القلبتتم انکہ ایا اگر میر و
 ختم المسلمین علیہ السلام مگر آنکہ قتل کرده شود منقلب شوید اسے اہل ایہرگز نبایست
 و شکست اہل کہ بالخصوص در بدر و فصل اشعیا موجود پس بدان وجه میفرماید و السماء
 ذات المرجع والارض ذات الصدع انه لقول فصل و ما ہو بالہزل قسم باسماں صاحب جبرجت
 یعنی حضور صلی اللہ علیہ وسلم و قسم زمین صاحب الشفاق یعنی قرآن بدرستی قرآن
 قول فصل است ما بین حق و باطل نیست او نہ لے بدرستی آنان مگر کنند در قتل تو مگر
 عظیم کہ از ہر یک قبیلہ پنج پنج جمع کنند بر قتل تو و من جزاؤ مکر و ہم کہ بعد از ہجرت یکسال
 در بدر و لیل گردانیم فصل مجید ہم در تفسیر قسمہائے سورہ فجر بدانکہ کفار کہ در پی
 قتل حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام بودند و خرابی ظاہر مثل ارم صاحب عمادی نمودند بمقابل
 ہود زیرا و زمانہ نوح علیہ السلام وعدہ شدہ بود کہ تا وقتیکہ کمان بیاید ابر طوفان
 قیامت نخواہد آمد یعنی کمان خداوند چہار خلفا چنانکہ در فصل چہارم کتاب مکاشفات
 یوحنا است پس چون ہود او نشان را ترسانیدند خواستند کہ از طوفان ہوائے محفوظ
 مانند و عماد ہرجی بنا میکردند کہ بگروستہ میل و بہ بلندی ستہ میل رسد پس عا
 ہود علیہ السلام منکران قوم ارم تباہ شدند و باقی بباد تند در زمین پراگندہ
 گشتند چنانکہ درین وقت کہ ممالک کلان در زمین آباد اند ہنوز بنام اولاد
 و احقاد نوح علیہ السلام آباد اند چنانچہ مفصل در تاریخ مفرح و لکشا و شرح
 فصوص الحکم و تفسیر حسنی نمودہ ایم حتی کہ امریکہ نیز از ایگابن یونان آباد
 بود کہ ہنوز نشان ہائے شہرش موجود اند و بقیہ قوم ہود در ممالک جا ببقا افتادہ
 کہ عبارت از بلقان است و ہنوز شہر بلباق در مملکت بلقان موجود است
 و اولاد ہود از بلک و قحطان شدند و نیز کفار کہ در تخریب اہل اسلام
 مثل ثمود بودند صاحب صنعت کہ مکانہا در کوہائے مقام حجر عرب مبناختند

و تراشدند چون صالح علیه السلام او شانرا بر باد کرد قوم خود در جا بلسا آباد کرد
 که عبارت از مملکت اسپین است در این دو مملکت حسب پیشین گوئی حضور
 صلی الله علیه و سلم از ممالک یورپ سلطنت اسلامیة ماند بخلاف ممالک بنی اصفیر
 از جرمن و فرانس و حوالی قسطنطنیه و روم اٹلی و سلطنت باجوج والی ریشیا
 و باجوج انگریز که در ایشان حسب وعده سلطنت اسلام نشد چنانکه از ممالک ^{عیشیہ} مملکت
 تمسک که تسین یعنی چین از و آباد گشته و هم مملکت تازہ یعنی تانار و هم مملکت تو بل که پیشین
 از و آباد گودر ابتدا در این سرس در سیبری ای روس آباد شد بودند و نیز اهل مکہ
 در تخریب دین مثل فرعون ذی الاوتاد یعنی صاحب ہرمان بودند کہ در مصر بنا
 محکم و عظیم ساخته بود و بر ہر یک عذابی سخت آمد حالانکہ وجود با وجود حضور علیہ الصلوٰۃ
 والسلام ہر اٹے شان مثل فجر بود تا ہزار سال و زمانہ شب بعد ہزار سال معا یہ
 میکنم کہ غالباً تا قیامت وہ صد سال ماند و در ایشان مہدی و مسیح علیہما السلام تشریف
 آرد و نیز قرآن مجید در ہولیا لے اخیرہ رمضان شریف نازل شدہ است پس وہ شب
 بدان وجہ مکرم بلکہ وجود شفع کہ عبارت از عالم است از حقیقت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 صورت گرفت و کفار با وجود انکار قبل از ہجرت در عیش و عشرت بودند حالانکہ
 حقتعالی ہر اٹے شان در کین بود بدان نظر فرماید و الفجر و لیل عشرت تا آخر قسم وجود
 فجر محمدیت کہ ہزار سال باشد و قسم وہ شبہائے کہ جملہ واحدہ قرآن در آہنا
 نازل شد مشتمل بر شب قدر و قسم شفع عالم است کہ از حقیقت محمدی
 بظہور آمد و قسم و ترذات الہد است و قسم شبیت بعد ہزار سال کہ مہدی
 و مسیح ظہور کنند آبادین مذکور قسمیت ہر اٹے صاحب عقل ہر آئینہ پرور و گاللات البتہ
 در کین کفار مکہ است تا حسب وعده کامل کنند انچہ در سابق فرمودہ شدہ است
 کہ حسب فصل ۱۲ شیعا در بدر کشتہ شوند آیا نہ بنی چہ کرد پروردگارت بعا و آریم ^{صفا}

عمادیکه نه پیدا کرد مثل او در شهرها که بفاصله سه میل بلند می بروند و شودیکه
 می کند یزند ضمیر الصحری و فرعون صاحب بهرمان پس زیاده کردند در زمین فساد
 پس ریخته شد بر ایشان تازیانه عذاب برین منظر نسبت اهل مکه در کین است
 سرداران ایشان حسب فصل ۲۱ شعبا در بدر کشته شوند و اسیر و ذلیل گردند چنانچه
 بفضله لغای حسب فرموده جلد بوقوع آمد **فصل نوزدهم** در تفسیر قسمهای سور
 بلد واضح باد که اسید بن کله جمعی کافر می بود پس روان او بر ادبی نوشتند و پهلوانان اویم
 کشته شدند و پاره پاره کردند مگر بر جای که نشسته کشته شدند و بدروغ گفته
 که ما - ای بسیار صرف نموده ام و برابر خود کسی را ندانسته و ایمان نیاوردی و این
 صفات بمقابل صفات حضور صلی الله علیه و سلم بچند که ولادت حضور صلی الله
 علیه و سلم درین شهر که مثل فصل ۲۱ و ۲۲ شعبا و غیره موعود است بدان نظر فرماید
 لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد نیت مقام فخر انچه بن کله گوید قسم است
 باین شهر مکه مولد تو که از زمان آدم برائے عزت تو حرام که ده شده و براه
 پیشین گوی گفته شود که تو حلال شد نیت باین شهر برائے یک ساعت که قتل جایز
 گردد و از زمان آدم خبر ختم المسلمین علیه السلام هزار هفتم موعود بود و بدستور شد
 بدان نظر فرماید تو والد و قسم والد بزرگ یعنی آدم است یا قسم عبد الله است
 والد نبی علیه الصلوة والسلام که در فصل ۲۲ شعبا بعید او و ناگروه مینویسد که معنی
 عبد الله است چنانکه عبد المطلب که شیبیه است بترجمه نوشته شده و
 مبارک آبادی بقیه ارین اسماعیل ساکن مکه داده شده که حضور صلی الله
 علیه و سلم از نسل قید او موصوفند و ما ولد و قسم است بان نبی عظیم الشان
 که والد تولد نمود در مکه لکن خلقنا الانسان فی کعبه بدرستی پیدا کردیم انسان بن
 کله را با مخصوص که کلام درواست آبا گمان کنند اسید تا آخر

فصل ہفتم در تفسیر قسمہائے سورہ شمس بدانکہ درین سورت بیان تا کینہ
 فلاح نفسی است کہ پاک شود و ایمان آرد و بیان خسران نفسی است کہ کفر کند
 و پاک گردد کہ در بد و فطرت الہام فحور و تقویٰ کرده شدہ است کہ بغلبہ طبیعت
 جزو پابین فلاح و خسران فرق نتوان کرد کہ فلاح نفس مثل آفتاب و روشنی است
 و این صفت در اصل صفت نفس نبی است علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ خود روشن و دیگران را
 روشن کند چنانکہ در فصل ششم شمایا است کہ از برائے کعبہ حاجت آفتاب در روز
 و احتیاج ماہ در شب نخواہد بود بلکہ خداوند یعنی رسول خداوند نورابدی و خدایت
 عزت نخواہد بود و بار دیگر آفتابیت غروب و ماہیت ناپدید نخواہد شد بدان نظر فرمایند
 و الشمس و ضحاها و القمر اذا نزلت قسم شمس محمد است و روشنی او کہ در
 عالم سوید است و قسم ماہتاب مہدی است چون در پس آفتاب آید کہ
 بر وجود مہدی چہارم دلائل در تورات و انجیل منور موجود چنانکہ
 در تفسیر حسنی و ناریج مفرح دلکشا و غیرہ تخریر نموده ایم و النہار اذا جلت
 و قسم روز ہفتم محمد است کہ عبارت از ہزار ہفتم است کہ تعظیم سبت بدان وجہ است
 چون جلاد و ظلتے را و اللیل اذا یقضت و قسم شہیت چون عشا کند آفتاب
 محمدی را کہ بعد ہزار سال سیاہی پیدا کند کہ ظہور با جوج ۴ جوج بعد ہزار سال
 گردیدہ زمانہ مسیح در آید و السماء و ما بہا و قسم آسمان نبوت موجب فلاح

و قسم ذاتیکہ بنا کرد اورا و الارض و ما علیہا

و قسم زمین و قسم آن دانے است کہ اورا بسط کرد و اورا دو حصہ ساخت یکے مہدی
 جنت کہ در اینجا سلطنت اسلام ماند از مقام حوالی نیل تا حوالی جیحون و بقولے
 تا گنگا دوم میدان دوزخ مملکت نبی اصفند و با جوج یا جوج و نفس و ما سواہا
 و قسم نفس کہ در و نفس نبی نیز است و قسم ذاتیکہ را ستار است کرد اورا

فالمہربا تجور باوتقو ما قد افلح من زکبنا وقد خاب من دہبنا پس الہام کرو
 اور اللہ تعالیٰ تجور او تقولے او فلاح یافتہ است انکہ پاک کرد اور اور بیان کرد
 انکہ خراب کرد اور **فصل سبست و یکم** در تفسیر قسمہائے سورہ لیل واضح باد
 کہ صدیق رضی اللہ عنہ بلال را از امیہ بن خلف ببردہ و وہ اوقیہ خریدہ آزاد کرد و حقتنا

نازل فرمود و اللیل اذا لیثت و النہار اذا تجلی و ما خلق الذکر و الانثی ان سعیم لشتت
 قسم شبیت چون پوشد روز دولت اسلامیہ را بر کفار و قسم روز سبت
 چون تجلی کند بر اہل اسلام و قسم نبر یعنی آدم و انشی یعنی خواست کہ از زمانہ آنحضرت
 ذکر امانت درخت حیات حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام سے آید کہ کافران و منافقان را
 روز بتابیت و اہل حق را از زمانہ رجوع است کہ ستمی شمار آئینہ متفرق است تا آخر
فصل سبست و دوم واضح باد کہ چون کفار کہ از بودیان مدینہ صفت نبی آخر الزما

علیہ الصلوٰۃ والسلام برسیدند انان بنظر آنکہ در ایشان خیر افضل بنور موجود است
 سہ امور گفتند یکے آنکہ چون نبی اعظم اند از ما سبق ہم خبر دادہ باشند و قصہ
 صحیحہ کہ در گدائی کتاب نیست دوم چون نبی اعظم اند برائے امت خود از ہر واقعہ
 کلان نبوت یعنی پیشین گوی خواہند کرد و بر امیر نبی موعود یکے آفتی عظیم از یا جوج
 والی رشیاء و نوبل و تمسک و از ما جوج انگریز آمد نیست کہ ذوالقرنین یعنی کورش کہ
 ذکرش در فصل ابہ شیاء وہ دانیال است سدی ہر ایشان سبتہ است سوم آنکہ
 اور روح عظیم الشان موعود است و با وجود این حسب فصل سوم کتاب حنیفوں خود
 بپردہ نخواہد انگسند پس از بن امور دریافت کنند اگر از سبتہ جواب نہ بدہ نبی موعود
 نشد کہ عظیم الشان موعود است و اگر از دافل جواب داد و سوم را در پردہ کرد
 بدانند کہ او ہون نبی موعود است پس از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم برسیدند
 حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فردا جواب خواہم داد و نبوت تشریحی امیر نبی